



کتابخانه عمومی و توسعه فرهنگی



مسأله توسعه فرهنگی و رابطه آن با کتابخانه‌های عمومی پیوسته مشغله ذهنی دست‌اندرکاران این مجله بوده و به راههای تحکیم آن نیز اندیشیده است. اما برای دست یافتن به چنین مهمی ابتدا لازم بود بدانیم رأی صاحب‌نظران در این باره چیست، اساساً چنین پیوندی را مقدور یا مطلوب می‌دانند، مبانی نظری این جریان چیست و احتمالاً چه راههایی برای تحقق آن پیشنهاد می‌کنند. به دنبال این فکر سعی شد که از افراد مختلف با مسئولیتهای گوناگون: دانشگاهیان، محققان، نویسندگان، ارباب جراید، و کتابداران در باب رابطه میان کتابخانه‌های عمومی و توسعه فرهنگی نظرخواهی شود. اما به دلیل محدود بودن فضای مجله از یک سو و تصمیم به گنجاندن کلیه نظرها در شماره‌ای واحد از سوی دیگر، ناگزیر به تعداد بالنسبه اندکی بسنده کردیم. این بدان معنی نیست که دیگرانی که اظهارنظری از آنان در این زمینه نیامده صاحب رأی و نظر سازنده نیستند. امید است از نظرهای صائب آنان در مجالی دیگر بهره گیریم. اما در همین جا باید از کلیه کسانی که دعوت ما را اجابت کردند و به این نظرخواهی پاسخ گفتند سپاسگزاری شود.

برای آنکه به پرسش‌های مشخص پاسخ‌های مشخص داده شود و بتوان پاسخ‌های هر سؤال را باهم مقایسه کرد، بحث را در چهار سؤال محدود کردم و پیوسته همان سؤالات را از صاحب‌نظران جویا شدیم. برای پرهیز از هرگونه تصویری ترجیح دادیم نظرها را به ترتیب القابایی نام خانوادگی افراد بیاوریم.

در همین جا طرح این نکته ضروری است که ما به دلیل حفظ حرمت رأی و اندیشه اظهارنظرکنندگان آنچه را عنوان کرده‌اند بی‌دخل و تصرف درج کرده‌ایم، اما این به معنای موافقت با نظرهای آنان نیست. امید است آنچه در این شماره درج شده فتح بابی باشد برای ادامه بحثی که نه تنها کتابخانه‌های عمومی از آن بهره‌مند خواهند شد بلکه در استراتژی توسعه فرهنگی در سطح مملکتی نیز حائز اهمیت است.

پیام کتابخانه

عبدالحسین آذرنگ

عضو هیأت علمی بنیاد دایرة المعارف اسلامی

— به نظر شما کتابخانه عمومی چه رسالتی برعهده دارد؟

— اگر موافقید، برای اینکه مقصود از آغاز روشن باشد، اجازه بدهید درباره خود کتابخانه ابتدا توضیحی عرض کنم. مستحضر هستید که اکنون دیگر کتابخانه فقط جای نگهداری کتاب نیست. کتاب در جهانی که در آستانه تغییر قرن است معنای وسیعی پیدا کرده است. همه رسانه‌های اطلاعاتی را می‌توان زیر مفهوم، کلمه یا در دامنه مدلول «کتاب» قرار داد. کتابخانه در دنیای در حال تحول درواقع مرکز رسانه‌های اطلاعاتی است. رسانه‌خانه بیشتر مناسب معنای آن است تا کتابخانه؛ اما این را هم فوراً بیفزاییم که قصدم تغییر دادن این کلمه نیست. دوستان جوان خیر معلمان و استادان‌شان را نجسند و نگویند اسم کتابخانه را عوض کنیم و دلیل نیاورند که چون کتابخانه خیلی مهمتر از آن چیزی است که مردم فکر می‌کنند و کتابداران خیلی خیلی بااهمیت‌تر از آنند که جُهل مردم خیال می‌کنند، پس باید اسمها را عوض کرد تا همه متوجه بشوند.

بد نیست خاطره‌ای را عرض کنم که با همین قضیه بی‌ارتباط نیست. سالها پیش برای برگزاری یک از دوره‌های آموزشی انجمن کتابداران ایران به یکی از شهرها رفته بودیم. رئیس دوره چون گرفتاریهایی داشت نتوانست آنجا بماند و از من خواست که در غیابش امتحان را برگزار کنم و گواهیها را بدهم و به اصطلاح قائم مقام او باشم. من هم مشغول رتق و فتق امور شدم و چون شور جوانی داشتم و طبعاً خیالات و آرزوهای فراوان واهی در سر، مدام به کتابخانه‌های مختلف سر می‌زدم و با تک‌تک کتابداران



و دانشجویان این رشته حشر و نشر می‌کردم و بحث و گفت‌وگو. آنها هم که حس کردند تصادفاً گوش شنوایی پیدا کرده‌اند، حرفهایشان را می‌زدند و اغلب حرفهای دل. یک روز چند نفرشان که دور هم جمع شده بودند گفتند فلانی ما با هم مشورت کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که هیچ تحولی در کتابخانه‌ها و کتابداری و وضع کتابداران به وجود نمی‌آید مگر اینکه اسم عوض شود: کتابداری بشود دانش‌شناسی. و به کتابدار بگویند دانش‌شناس و به کتابخانه هم مثلاً بگویند دانشخانه. آن روزها کتاب دانش‌شناسی نوشته دکتر هوشنگ ابرامی تازه درآمده بود و این بچه‌ها کتاب او را زیر بغل می‌زدند و پز می‌دادند و عرش را سیر می‌کردند. بعد هم از من خواستند به پایتخت که برگشتم پیغامشان را حتماً به رئیس وقت انجمن کتابداران برسانم و بگویم که همه اهالی شریف با جان و دل پشت سر شما ایستاده‌اند که اسم کتاب را به دانش تبدیل کنید و اهالی از بذل مال، جان و نثار خون شریف در این راه کوچکترین مضایقه‌ای ندارند و...

حالا امیدوارم کسی برای تبدیل کتابخانه به رسانه‌خانه بذل جان و مال نکند، چون این تبدیل مطمئناً بدون این ایشارها، رایگان‌رایگان، دارد انجام می‌گیرد.

باری، تغییر و تحول در رسانه موضوع ساده و بی‌اهمیتی نیست، زیرا تغییر در همین وسایل و ابزارهایی که ممکن است مادی و ظاهری تلقی شود، عملاً تحولی در تکنولوژی، وظایف، خدمات و حتی هدفها و فلسفه‌هاست. کتابخانه عصر ما دستخوش چنین تحولی است و امواج آن دارد به تدریج به جامعه ما می‌رسد. کتابخانه عمومی نه تنها از این امواج برکنار نیست، بلکه به سبب طبیعتی که دارد به گمان من با بحران روبه‌روست، بحرانی بسیار عمیق. علت‌های عمده‌اش را عرض می‌کنم. کتابخانه عمومی در کشوری مثل ما که تنوع فرهنگی آن زیاد است، وسعت جغرافیایی و اقلیمهای متفاوت جغرافیایی دارد، جمعیتش به سرعت در افزایش و گرایش جمعیت به جوانی است، با توجه به موقعیت خاصش از لحاظ سیاسی، اجتماعی، تحول صنعتی، نیاز شدید به سوادآموزی، تخصص و حرفه‌اندوزی و سایر عواملی که در رشد سریع باید در نظر گرفت وظیفه‌هایی دارد که کتابخانه‌های عمومی در شرایط عادی و در کشورهایی که مشکلات ما را ندارند برعهده نمی‌گیرند. وارد بحث هجوم فرهنگی نمی‌شوم. این موضوع و ارتباطش با کتابخانه‌ها و بویژه کتابخانه‌های عمومی بحثی است بسیار مفصل و علیحده. عرضم این است در جامعه‌ای که عوامل بسیار مهم «نیاز و ضرورت»، «محروریت» و «آرزومندی»، سه اهرم بسیار نیرومند وجود دارد، کتابخانه‌های عمومی اگر به این سه، و با توان امکانات و ابتکاراتی که دارند، پاسخ نگویند با بحران روبه‌رو می‌شوند و نقش اجتماعی و نهادهای خود را از دست می‌دهند. جامعه ما نیازمند است: نیاز به

آموزش، خودآموزی، آموختن دانشهای جدید، غلبه بر بيسوادی، کسب تخصص، گذران سالم اوقات آزاد، تساوای فرهنگی و علمی زن با مرد و خیلی نیازهای دیگر. بخشهایی از جامعه ما و کشور ما محروم است: محروم از امکانات، از تسهیلات، از خدمات، از اوقات آزاد، از رفاه نسبی، از علم و دانش و فرهنگ و آموزش، از خدماتی که در جاهای دیگر برای نابینایان، خردسالان، کهنسالان، بیماران، معلولان و غیره هست. محرومیت‌زدایی علمی، آموزشی و فرهنگی از وظیفه‌های کتابخانه‌های عمومی است، البته در حد وسع و استطاعت و امکانات. کتابخانه‌های عمومی باید حداقل این نکات را ببینند و بگویند، ولو آنکه در تأمین آن ناتوان باشند. حقیقتها و واقعیتها را باید یافت، دید و گفت، حتی اگر در برابر آنها عاجز باشیم. این عاجز بر جمل ترجیح دارد. این عاجز، آگاهی و خودآگاهی و آغاز تحول است، و جهل غفلت است و بی‌خبری و سکون و واپس ماندگی. جامعه ما در عین حال «آرزومند» است. جامعه‌ای است دارای آرمان و هدف؛ جامعه‌ای نیست که به سوی پیری، فرسودگی و زوال برود؛ جامعه‌ای نیست که امکانات و ثروت‌هایش را مصرف کرده باشد؛ جامعه‌ای نیست که به بن‌بست رسیده باشد و احساس کند همه راه‌ها را رفته و دیگر راه تازه‌ای پیش رویش نیست؛ جامعه‌ای بی‌فردا نیست، بلکه برعکس، به خودش که می‌آید همه چیز در جیب و در آستین اوست و به محض آنکه به امکانات خودش پی می‌برد، آرزومند می‌شود. جامعه‌های آرزومند باید همه چیز را بسازند و از نو بسازند و به صورتی دگر بسازند و جامعه ایران از این سنخ است و طبعاً کتابخانه‌های عمومی با این عامل مهم روبه‌رویند. مردمی که در گوشه و کنار این کشور پراکنده‌اند، اگر بخواهند تأملی کنند و ببانندیشند، اگر پرسشی داشته باشند و بخواهند بگویند، اگر وقتی داشته باشند و بخواهند درست صرف کنند، اگر بخواهند به خود بیایند و حرکتی بکنند و خلاصه آنکه برای روح و دل و قلب و مغزشان غذایی بخواهند به کجا باید بروند؟ از کی باید بپرسند؟ از چه ملجایی باید مدد بگیرند و کمک بخواهند؟ آیا واقعاً مسؤولان اداره کتابخانه‌های عمومی کشور به این پرسشها به گونه‌ای اندیشیده‌اند که بتوانند پاسخی بدهند که عقل و منطق ما تسلیم آن شود؟ می‌فرمایید رسالت چیست؟ اینها رسالت. آن هم رسالت در دوره‌ای که رسانه از چند ماده محدود مثل کتاب و مجله و غیره به انواع وسایل دیداری و شنیداری و بسودنی و بوییدنی تبدیل شده است. امکانات تکنولوژیک به شدت و به سرعت افزایش یافته است، اما به همان نسبت، و شاید حتی بیش از آن نسبت، شکافی که میان خواسته‌های واقعی و تسهیلات و خدمات و امکانات است، عمیقتر شده است.

چند روز پیش سفری به اصفهان کردم. نمی‌دانم اصفهان دومین شهر ایران است یا سومین. هرچه هست جزو چند شهر

عمده ایران است و با آینده‌ای عجیب. به یکی از کتابخانه‌های عمومی سرزدم و چیزی که در آنجا دیدم اسمش را نمی‌شود کاستی یا نارسایی گذاشت، اسم واقعی‌اش رسوایی و فضحیت است. انگار در این کتابخانه هیچ خبر نداشتند چه کتابهایی منتشر می‌شود، گویی نمی‌دانستند که بالاخره در کشور حدود ۵۰۰ نشریه انتشار می‌یابد. در این کتابخانه بزرگ شهر و مادرشهر اولترین و پیش‌پا افتاده‌ترین ابزارهای اطلاعاتی و ساده‌ترین کتابهای مرجع را نداشتند. من نه سرپسازم نه ته‌پاز و نه شغل و سمتی دارم، ولی به عنوان کسی که بالاخره اهل کتاب یا به اصطلاح «کتاببند» است و مسائل مربوط به کتاب را دنبال می‌کند واقعاً شرمزده شدم. از آن جوانها و مردمی که آمده بودند و آنجا نشسته بودند خجالت کشیدم. نمی‌دانم مسئولانی که امور کتابخانه‌های کشور به دست آنهاست در این مواقع چه احساسی می‌کنند، اما من پیش خودم فکر کردم که پس تکلیف جوانها و علاقه‌مندان تشنه‌ای که چه می‌دانم مثلاً در سراوان و خورموج و

است. هیچ چیزی نیست که در دامنه این مفهوم ننگند. به همه چیز می‌شود گفت توسعه فرهنگی. تعریفی که مرا متقاعد کند این است که جامعه‌ای از لحاظ فرهنگی هدفهای معینی را برای خودش قرارداد — تأکید می‌کنم: قرارداد — تعیین کند و سپس با تدوین و اجرای برنامه‌های حساب‌شده‌ای خودش را تدریجاً به این هدفها نزدیک کند. این سیر نزدیکی به نظر بنده توسعه فرهنگی است و با توجه به سرشت فرهنگ، جوهر آن، بطنی، دیراثر ولی البته عمیق است.

— آیا کتابخانه عمومی نقشی در توسعه فرهنگی دارد؟ اگر پاسخ مثبت است آن نقش چیست و چگونه متجلی می‌شود؟

— در توسعه فرهنگی، ارکان فرهنگ نقش مؤثر دارند. کتاب — باز هم تأکید می‌کنم در معنای وسیع و امروزی کلمه — و آنچه به کتاب مربوط می‌شود از جمله کتابخانه و بالخصوص کتابخانه عمومی، نقش شکل‌دهنده، سازنده و زیر و زبرگر دارد. در تحول و توسعه فرهنگی چیزی که بیش از همه باید تغییر کند ذهنیت جامعه است و ذهنیت یعنی اندیشه. بستر اندیشه چیست؟ اندیشه از چه راههایی جاری و ساری می‌شود و حرکت می‌کند؟ قاعدتاً از راه رسانه‌های ارتباطی و اطلاعاتی. در میان این رسانه‌ها مهم‌تر و مؤثرتر از همه کدامهاست؟ فعلاً کتاب و مطبوعات و رسانه‌های گروهی. اگر اینها را بپذیریم، تکلیف کتابخانه‌ها و کتابخانه‌های عمومی معلوم می‌شود. بستر اندیشه باید جریانها را به کتابخانه‌ها منتقل کند و کتابخانه‌ها آینه‌های حقیقی و تجلی‌گاههای تحول اندیشه باشد و توسعه فرهنگی خودش را در آنها متجلی سازد و در عین حال از آنها مایه بگیرد. و چون در توسعه فرهنگی تحول عمیق و اساسی در جامعه مدنظر است، پس بسترهای اندیشه باید به اعماق جامعه نفوذ کند و کتابخانه‌های عمومی است که می‌توانند واسطه و پل این انتقال باشند و مردم را، مردم سراسر کشور را، مردم شهر و روستا را، مردم نقاط دورافتاده و محروم را، مردم بدور از امکانات را با تحولات اندیشه آشنا کنند، الفت دهند، به تفکر برانگیزند و به تجدید نظر به عالم و آدم وادارند. با این حساب، همین‌جا خودم از خودم سؤال می‌کنم آیا کتابخانه‌های عمومی ما با این وضع فعلی، با این مدیریت و روش اداره‌ای که دارند، با این فلسفه و نگرش و ذهنیتی که بر فضای آنها حاکم است، با این نیروهای انسانی که در اختیار دارند، و از سوی دیگر با این همه سؤال و معضلی که ما داریم، می‌توانند در توسعه فرهنگی نقش واقعی خود را ایفا کنند؟ بنده در جواب این سؤال خودم از خودم انگشت به دهان و متحیر مانده‌ام.

— چه پیشنهادی برای ایجاد پیوندی مؤثر میان کتابخانه عمومی و توسعه فرهنگی ارائه می‌دهید؟

— اگر مقصودتان کتابخانه‌های عمومی خودمان است، باید

● کتابخانه‌ها آینه‌های حقیقی و تجلی‌گاههای تحول اندیشه‌اند.

● کتابخوانی و رواج فرهنگ کتابخوانی یک اقدام ساده نیست. مجموعه وسیعی از تدابیر را باید تدارک دید تا این فرهنگ به وجود بیاید.

کامیاران و بشرویه و خیلی جاهای دیگر به منابعی که اینجا، در همین مملکت، در همین کشور، منتشر می‌شود دسترسی ندارند چه می‌شود؟ تصورش را بکنید که ایرانیانی در خارج از کشور بتوانند از طریق کتابخانه‌هایی که غیرایرانیان اداره می‌کنند و پولش را تأمین می‌کنند به بهترین و آخرین و تازه‌ترین کتابها و نشریات منتشر شده در ایران و در زمانی کوتاه دسترسی پیدا کنند، اما در اصفهان، در مادرشهر فرهنگی — هنری باستانی کشور اثر و خبری از تحولات فرهنگی — مطبوعاتی ایران نباشد. واقعاً، وجداناً این رسوایی نیست؟ به راستی بنده دارم مبالغه می‌کنم یا حقیقت را می‌گویم؟ رسوایی نیست که بخشی از وزارت ارشاد بخواهد از امکانات محدودی که می‌توان صرف توسعه انتشارات و مطبوعات کرد حداکثر استفاده را بکند، اما بخش دیگری از همین وزارتخانه نتواند یا نخواهد یا نگذارد همین مطبوعات و انتشارات را به دست اتباع علاقه‌مند ولی محروم همین کشور برسد؟ می‌فرمایید رسالت کتابخانه‌های عمومی چیست؟ اینجا رسالت!

— توسعه فرهنگی را چه تعریف می‌کنید؟

— حقیقتش را بخواهید مفهوم «توسعه فرهنگی» بسیار کشدار



عرض کنم برای پیوند پیشنهادی ندارم، اما برای قطع پیوند پیشنهاد دارم. ذهنتان به جاهای بد نرود، بنده رقیق القلب تر از آن هستم که برای سلاخی و قصابی پیشنهاد بدهم؛ نه، مقصودم این نیست. می‌توانید تیغ را بردارید، آرام بگذارید، چشمتان را ببندید و فقط با یک ضربه کوتاه رشته موین، بله موین، میان کتابخانه عمومی و فرهنگ را قطع کنید. به شما قول می‌دهم یک قطره خون نریزد و حتی آخ هم نشنود.

پیوند میان کتابخانه و فرهنگ به طور اعم و کتابخانه عمومی و توسعه فرهنگی به طور اخص، آن هم در کشوری که کهنسال، فرهنگ و تمدنی مانند ایران و با آن مسائلی که بعضاً عرض

● نبض فرهنگ کشور باید در کتابخانه‌ها بزند.

● ملت شریف ما و فرهنگ و تمدن دیرینه و کهنسال و انسانی و پر بار ما سزاوار عقب ماندگی و رخوت و انزوا نیست.

کردم، به اولین چیزی که احتیاج دارد اندیشه و طرحی روشن، دقیق و عمیق است. قصد پیش داوری اصلاً ندارم و واقعاً و قلباً دلم می‌خواهد دست کم در این قضیه حمل بر صحت بکنم. تردیدی نیست جایی که این مجله را راه انداخته و صد جور حرف موافق و مخالف را تحمل و حتی منتشر می‌کند نمی‌تواند حسن نیت نداشته باشد. به این کار باید احترام گذاشت و قدر آن را دانست. و مطمئناً ما هم قدر می‌دانیم که می‌آییم و حرف می‌زنیم و حرف دلمان را صاف و پوست کنده بیان می‌کنیم و یقیناً با اعتقاد و علاقه. بنابراین اگر از قطع هم صحبت می‌کنیم به قصد وصل است نه فصل، قربت است نه غربت.

به گمان بنده تحول فرهنگی ما از کتابخوانی آغاز می‌شود و تکرار می‌کنم کتاب در معنای وسیع و امروزی کلمه و کتابخانه‌ها و بویژه کتابخانه‌های عمومی جایگاه‌های اصلی این تحول‌اند. کتابخوانی و رواج فرهنگ کتابخوانی یک اقدام ساده نیست. مجموعه وسیعی از تدابیر باید تدارک دید تا این فرهنگ به وجود بیاید، گسترش بیابد و ترویج و تحکیم شود. و اگر قرار باشد واقعاً کتابخوانی میان مردم ترویج شود، کتابخانه‌ها و به ویژه کتابخانه‌های عمومی دستخوش تحول می‌شود. خواننده واقعی و کتابخانه حقیقی وسیع‌ترین و عمیق‌ترین تأثیرها را برهم می‌گذارند و تحول فرهنگ، یا به عبارت درست تربخش عمده‌ای از تحول فرهنگ از این تأثیرها آغاز می‌شود و اگر کتابخانه به معنای درست کلمه زنده و فعال باشد، همه تأثیرهای تحول فرهنگی را می‌گیرد و باز می‌تابد. عکسش هم صادق است. برای نمونه به کتابخانه‌های عمومی بی‌خبر، بی‌اثر، و منفعل نگاه کنید. انعکاس کدام فعالیت و حرکت فرهنگی را در آنها

می‌بینید؟ بعضی از اینها به دخمه‌ها و سردابه‌هایی شباهت دارد که تابوت و اسکلت در آنها گذاشته باشند. نبض فرهنگ کشور باید در کتابخانه‌ها بزند. در کتابخانه‌هاست که باید این نبض را در دست گرفت و احوال را براساس آن تشخیص داد. برای آنکه به فرهنگ زنده برسیم، خیال می‌کنم راهی نیست جز آنکه مسأله کتاب (باز هم در معنای وسیع کلمه) به نهضتی عمومی و گسترده تبدیل شود. کتابخانه‌های عمومی می‌توانند چشمه‌های جوشنده این نهضت باشند. برای اینکه این پیوند عمیق و ذاتی درست برقرار باشد، بالاخص کتابخانه‌های عمومی باید از این رخوت‌زدگی مرگ‌سا خود را رها کنند. هدفهای روشن و دقیق و قابل دفاعی در نظر بگیرند، سیاستها، مشی‌ها و استراتژیهایشان را منظم و مدون کنند، برنامه بریزند، عمل کنند و در جریان عمل نیز خود را اصلاح کنند. کسانی که مسئول اداره کتابخانه‌های عمومی کشور هستند، اولین و نزدیکترین و مستقیم‌ترین مراجعی هستند که باید آغاز این حرکت باشند. ملت شریف ما و فرهنگ و تمدن دیرینه و کهنسال و انسانی و پر بار ما سزاوار عقب ماندگی و رخوت و انزوا نیست. دوستان و همکاران کتابدار ما هراس به خود راه ندهند و به انتظار دیگران ننشینند. حرکت درستی که آنها آغاز کنند، سخن منطقی که بگویند، گامی که در راه ساختن بردارند، پیوندهای میان کتابخانه‌ها و فرهنگ را برقرار می‌کند. ما به پیوندهای فرهنگی زنده ایم و چه خوب است که دست کتابداران خدمتگزار و بخشنده و مهربان این پیوندها را برقرار کند.

دکتر اسد... آزاد

عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی (مشهد)

— به نظر شما کتابخانه عمومی چه رسالتی برعهده دارد؟

— پیش از بیان نقش راستین کتابخانه عمومی، ذکر مقدمه‌ای ضروری است. به احتمال بسیار این واقعیتی است که تمامی پیکره دانش انسانی از تجربه فردی مستقیم سرچشمه می‌گیرد. هیچ کس را توان آن نیست تا در دوران کوتاه زندگی به فردی به تمامی فرهیخته و علامه بدل شود، چه ذهن و میزان هوشمندی انسان را محدودیتهایی است. اما، انسان می‌تواند حاصل تجربه‌ها و دستاوردهای خود را چنان گرد آورد و انباشته سازد که هر نسلی پس از پایان تلاشهای نسل پیش، کار را از آن نقطه بی‌اغازد. این سخن بدان معناست که انسان برای رسیدن به تمدن باید هم نگاهدارنده و هم پیشبرنده و پیشرونده باشد؛ باید فرهنگی را که به ارث می‌برد نگاه دارد و در عین حال در پرتو تجربه‌ها و دستاوردهای خویش به گسترش و بهسازی آن پردازد. این اصل در باب محتوای مادی و معنوی فرهنگ صادق است. ما همان گونه که وارث دانش و افکار پیشینیان خود هستیم، به همان